

دو تا دست

هوا گرم بود. حاجی ها سور بر اسب و شتر از مکه بر می گشتند.



هوا گرم بود. حاجی ها سور بر اسب و شتر از مکه بر می گشتند.

در کنار برکه خم پیامبر ایستاد.

همه ی حاجی ها ایستادند.

آن ها که عقب مانده بودند، رسیدند.

آن ها که جلوتر رفته بودند، برگشتند.

زین شتران را کنار هم گذاشتند و تپه ی کوچکی درست شد.

پیامبر روی تپه رفت.

حضرت علی هم رفت کنارش.

پیامبر دست علی را گرفت و بالا برد.

گفت: هرکس که من مولای او هستم، بعد از من علی مولای اوست.

علی جانشین پیامبر شد.

دو تا دست که در هم گره خورده بودند، سبز شدند، بالا رفتند، روی سر حاجی ها سایه انداختند، رشد کردند و گل دادند. روی سر همه مسلمانان جهان سایه انداختند.

هنوز هم دارند گل می دهند. هنوز هم روی سر مسلمانان سایه می اندازند.

بالای سرت را نگاه کن. پر از سایه و گل است.

عزیز دلم، عید غدیر بر تو مبارک باشد!